

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الله العزيز الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الله العزيز الحكيم



الحمد لله الذي جعل في كتابه
الله العزيز الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الله العزيز الحكيم

لایموری در ۱۲
تقریباً ۵۰۰
فصل است...
در اینجا می بینیم که
فرمانده و حاکم
انگلیسی را به قتل
و شکنجی رسانیده
کرامت الهی و حرکت
و سکون من براس
قدوسیت الیکون
نظام

مَضَرُوا تَأْخِرُ عَلَيْهِمْ نِعْمًا عَلَيْهِمْ تَأْخِرُ عَنْهُمْ مَنَعًا مَنَعُوا تَأْخِرُ حَسِبَ حَسِبْتَ
 حَسِبْتُمْ تَأْخِرُ شَرًّا فَاشْتَرُوا تَأْخِرُ سَتَقْبِلُ حِينَ يَصْرَبُ يَصْرَبَانِ
 يَصْرَبُونَ تَأْخِرُ نَعْلًا يَعْكُمَانِ يَعْكُونُ تَأْخِرُ مَنَعًا يَمْنَعُونَ يَمْنَعُونَ تَأْخِرُ
 يَحْسِبُ يَحْسِبَانِ يَحْسِبُونَ تَأْخِرُ شَرًّا يَشْرَبُ فَإِنْ يَشْرَبُ فَوْنُ تَأْخِرُ
 فصل فعل مستقبل را از فعل اضطرار گیرند زیاده تخریف از حروف
 آتین در اول وی و این حروف را زوائد را بگویند و این حروف
 مستوح باشد مگر در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود **فَعِلُ**
وَقَعْلُ يَفْعِلُ وَقَاعِلُ يَفَاعِلُ وَقَعْلَلُ يَفْعِلَلُ که درین چهار باب مضموم
 باشد ابد او فعل مستقبل معنی حال و استقبال آید چنانکه گوئی
 انضی یاری کتم و سیکتم و هرگاه در وی لام مفستوح در آید معنی حال
 را بود چون **لِصْرَبُ** یعنی میزند آن یکم و دواتی **لِجَرُ** یعنی آید و اگر
 ستین یا سوف در آید چون **سَيَنْصُرُ** و سوف **يَنْصُرُ** استقبال را بود
 یعنی قریب است که یاری خواهد کرد **فصل** بدانکه الف
 در نص و علامت تشنیه مذکور نیست در عمل است و

جانب دیگر شد که انتقاد
نوعی است از ذات و
قول و ادب و اصول و معنی
منصبت و شغل و ذریکله
اشفاق و در آنجا
از یکدیگر الزامات باشد
و در اینجا الزامات سر
فازند و تقصیر احدی
الموضوع از معنی
است از معنی معصوم
که هیچ کس و چه بی معنی را نبیند
شده و در میان او و در میان
هم است

[illegible]

فصل فعل مستقبل را از فصل اضی گیرند بزبان تکی حرف از حروف
این در اول وی و این حروف را زود آمد را بفرخوانند و این حروف

مستوحش است که در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی بود و فعل یفعیل
و فعل یفعیل و فاعل یفاعیل و فاعل یفاعیل که درین چهار باب مضموم

باشد ابد او فعل مستقبل بمعنی حال و استقبال آید چنانکه کوئی
 انصاری را بر کتف و سکنیم و هرگاه در روی لام مفتوح در آید معنی حال
 است چنانکه کوئی را بر کتف و سکنیم و هرگاه در روی لام مفتوح در آید معنی حال

را بود چون لیضی بایسی میزند آن یخرد و آبی یخچر ری لایه و ال
 بد صیدک و خرمی اندازد و مراد
 سین یا سوف و آید چون شیتش و سوف لیضی استقبال را بود
 مراد اول
 فصل

و نیز نصراً علامت تشنیه مذکور و ضمیمه اعل است و

[illegible]

علیه السلام حضرت علی
رضا شود الا امام همام و زون
که در این کتابی
آخوان علم
است گردانده
معنی کارهای
این نام کرد
که حقیقت
دانش

مضموم شوند و الف تعجب گردد و اول و لام اول مکسور چون اُحْمَوْرَ اُحْمَوْرَ اُحْمَوْرَ
تا آخر و در باب فَعْلَتَه نام مضموم شود و لام اول مکسور چون دَخَرَجَه وَدَخَرَجَا دَخَرَجُوا
تا آخر و در باب تَفْعُلْ تا او نام مضموم شود و لام اول مکسور چون تُدَخِرُه تُدَخِرُهُ تُدَخِرُوا
تُدَخِرُوْا تا آخر و در باب افعلال همزه و عین مضموم شود و لام اول مکسور چون
أَوْجَدَ أَخْرَجْنَا أَوْجِعُوا تا آخر و در باب افعلال همزه و عین مضموم شود و لام
اول مکسور چون أَفْتَضَرَ أَفْتَضَرُوا أَفْتَضَرُوا تا آخر فصل چون فعل مستقبل را
از برای مفعول بنا کنند حرف استقبال را بضم کنند اگر مضموم نباشد و عین را بفتح
کنند اگر مفتوح نباشد چون يُنْصَرُ وَيَكُونُ وَيُنْصَارُبُ وَيُنْصَرَفُ وَيَنْصَرِفُ وَ
يَنْتَسِبُ وَيُنْصَارَبُ وَيَمْجُرُ وَيُسَيَّرُ وَيَمْنَحُ وَيُمْنَحُ وَيُنْشَأُ وَيُنْشَأُ
بجای عین که چون یَنْخَرُ و یَنْخَرُ و یَمْنَحُ و یَمْنَحُ و یُنْشَأُ و یُنْشَأُ
در حاضر مجهول بطرقی امر غائب مجهول باشد چون لِيُنْصَرْ بِالْيُنْصَرِ الْوَا
تا آخر و برین قیاس بود امر مجبور انفعال ثلاثی مجرد و منفردیه و کوریاعی مجبور و منفردیه
فصل چون نون تاکید ثقیله در آید و امر حاضر معلوم گوئی اَطْلُبَنَّ
اَطْلُبَانِ اَطْلُبَيْنِ اَطْلُبَانِ اَطْلُبَانِ اَطْلُبَانِ و در مجهول گوئی

۱۴
 حاضر و آنست که در این محفل
 باشد اولی خطیبی حاضر است
 پس گفته شود: «قلکلمه ای
 حاضرین را تائید دعا و حاجی
 برای اشعار بگوید» بعد از این
 حاجت مخلوق به جمع کنند
 را با ای خطیب هم جمع کنند
 تا خدا و امضا آقا علیه السلام
 را که بجز در مقامات دیگر خود را
 مولا را علیه السلام می خواند
 در ای محفل حاضر است

[illegible]

[illegible]

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ وَأَتَيْنَا بِمُوسَىٰ وَهَارُونَ بِالْبَحْرِ فَأَنْجَيْنَاهُ أَتَيْنَاهُمُ الْيَمِينَ

[illegible][illegible]

تو کتب باقی
نویسم اعتبار
بازمانده چو کجاست
راکنز بی وفا
افراسیاب
بابر و سیکندر
اینها در دست
دشمنان و
غنی چون پادشاه

اگر غائب با نون ثقیله یقولن لیقولن تا آخر و بر نهی
لا یقولن را یقولن لا یقولن تا آخر و نون تنفیقه لا یقولن را یقولن
را یقولن در قولن و لیقولن و لا یقولن و او باز پس آمد زیرا که انتهای
ساکنین مانند ماضی مجهول قبل قیده تیدلوا تا آخر قبل وصل قول بود
کسر هیر و اول ثقیل بود بقاف دادند بعد سلب حرکت قاف قول شد
و او ساکن ما قبل او کسور پس و او منقلب شد بیا و او از قلن تا
آخر بانتقای ساکنین افتاد ضممه اصل قاف باز آمد صبر است معلوم مجهول
و امر یکجمله شد اصل قلن معلوم قولن است و اصل قلن مجهول قولن
و اصل قلن امر اقولن مستقبل مجهول یقال یؤاکون یقانون تا
آخر یقال در اصل یقول بود و او متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت و او نقل کرده بقاف دادند و او در اصل متحرک بود اکنون
ما قبل وی مفتوح گشت آن و او را بالف بدل کردند فقال ششچنین در
ویکر الفاظ و ورثقلن الف بانتقای ساکنین بیفتاد و امر غائب مجهول
یقنن یقال و یقالوا تا آخر نهی غائب مجهول لا یقول

[illegible]

۴۴

مجلسه اول

[illegible][illegible][illegible]

۱۵

والصديق المحقق
سكن في غير منزل
عقد غاصر كرنج حجاب
ازبشتا نقاشي كينين
الركسي كورد الام نعل
موجي وودوي ٥٥
المصنف منهنك
منها كرنج ودي
مندو دي واجهم
مندو دي والكوشت

مولانا ابوالفضل
 مولانا محمد رفیع
 مولانا ابوالکلام
 مولانا ابوالحسن علی
 مولانا ابوالکرم
 مولانا ابوالحسن
 مولانا ابوالحسن
 مولانا ابوالحسن
 مولانا ابوالحسن
 مولانا ابوالحسن

[illegible]

میرزا ابوالدافع
مین بدین شد
و فریاد کرد این
جفت بزرگ
تکیستی رفتی
مسئله می آید
و از قاضی است
که بر آمدن و
هوف مع شوق
چونین است
بنای از امید
۴۰
یک کوزه در آن
چونین است
چونین است
چونین است
خاکستری
فرز فضل
از چشم
به چرخ
چونین
چونین

۱۱۱

والله اعلم
بما فيه
الدين
والنفس
والنفس
والنفس

درین دعوت
بخواندند و گفتند
چندین نفر
دل ببردند و گفتند
تا نصف را بپایین
ای را بگوئی
و گفتند و گفتند
و گفتند و گفتند

و توهنای عوضی نمیتواند بقی چنانکه خبری بالون ثقیله اُدْعُونَ
اُدْعَوَاتِ اُدْعَنِ اُدْعُونَ اُدْعَوَاتِ اُدْعَوَاتِ اُدْعَوَاتِ اُدْعَوَاتِ اُدْعَوَاتِ
اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ اُدْعَنِ
بود و او بسبب کسره ماقبل باشد و فصل دُعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو
هر دو و نه در طرف یاد حکم کردن بکسره افتد آری باید دل کنند
ما قبل او مکسور آن و او را بیایدل کردند در عینوا شدند بعد ضمه بر یا
ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل یا بالتقای
ساکنین بقیه اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو
تا آخر یُدْعُو در اصل یُدْعُو بود و واقع شد و در چهارم جار حرکت
ما قبل او مخالف و او را بیایدل کردند یُدْعُو شد با آری استحرک
ما قبل وی مفتوح یا را بالف بدل کردند یُدْعُو شد برین قیاس است
تَدْعُو اُدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو
و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو
بالتقای ساکنین بقیه اُدْعُو و در یُدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو و تَدْعُو
و او را بیایدل کردند اسم فاعل دَاعٍ دَاعِيَانِ دَاعُونَ

ما قبل جار و او را بیایدل کردند
تو هم ازین کیفیت بگویند
در مثل عینوا و عینوا
در مثل عینوا و عینوا
افاده است جار و او را بیایدل کردند
جواب این فاعله فاعل
ست در نام هر فعل
ذکر العینوا و عینوا
اگر گوی و او را بیایدل کردند
چون در جواب ثقیل نام
عینوا و عینوا است برین
اطمینان نام می آید و او را بیایدل کردند
اندک و او را بیایدل کردند
صلح او را بیایدل کردند
بالتقای جار و او را بیایدل کردند
می آید و او را بیایدل کردند
آن میان از آن
بالتقای جار و او را بیایدل کردند

بالتقای جار و او را بیایدل کردند
بالتقای جار و او را بیایدل کردند
بالتقای جار و او را بیایدل کردند
بالتقای جار و او را بیایدل کردند

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

منظور از
حق را به هم نهادن آنرا و این
در بعضی نسخ بجای این
تصرف نمی شود یا تصرف نمود
و حق این قدر است که بطوری
قوی بقوی انصاف می آید و
بقاعده ای باینست و
باشد اما قوی قوی و اوست
چون دست تقدیر قرآن در
حکمت ۱۲

[illegible]

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۴
مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تألیف و تصحیف

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

و اما در مورد این که آیا این کتاب را می توان به عنوان یک کتاب مرجع در نظر گرفت یا نه، باید گفت که این کتاب به دلیل جامعیت و عمق مطالب، می تواند به عنوان یک کتاب مرجع در نظر گرفته شود.

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

والمصنف لا يرضى به
بناهي التعليل في
اوصافه غير محمول في
دراسته اذ انما كان قد ورد
في خطه كما هو عليه من
خطه كما هو عليه من
خطه كما هو عليه من
خطه كما هو عليه من

CALL NO. [۲۹۱۴۵۵۵] ACC NO. ۱۵۹۰۲
 AUTHOR شرف الدین علی
 TITLE سرف صیر

۲۹۱۴۵۵۵
ش ۲۲۵
۱۵۹۰۲
سرف صیر

Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES :

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

